



خاموش کردن صدای دگراندیشان  
تجزیه و تحلیل حقوقی



## مرکز اسناد حقوق بشر ایران

مرکز اسناد حقوق بشر ایران نهادی بیطرف و مستقل پژوهشی است که هدف آن ایجاد یک تاریخچه جامع و عینی از وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران از زمان انقلاب سال ۱۳۵۷ به بعد می‌باشد. این تاریخچه، شامل جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل طیف گسترده‌ای از اسناد و مدارک است که به صورت آرشیو، جهت مطالعه و تحقیق در دسترس عموم قرار خواهد گرفت. با تکیه بر این اصل که مسئولیت‌پذیری در قبال تخلفات گذشته لازمه پیشرفت اجتماعی و تحولات دموکراتیک در آینده خواهد بود، مرکز اسناد حقوق بشر ایران، گفتگو و تبادل نظر آگاهانه درباره وضعیت حقوق بشر در ایران را تشویق و ترغیب می‌نماید. این مرکز با تعداد زیادی از پژوهشگران و متخصصان در زمینه مستندسازی موارد نقض حقوق بشر و سایر پروژه‌ها همکاری می‌کند.

## اهداف مرکز اسناد حقوق بشر ایران

- بررسی و مستندسازی موارد تخلف حقوق بشر در ایران؛
- ارتقای سطح آگاهی مجامع بین‌المللی از تخلفات حقوق بشر در ایران و تحت فشار قرار دادن دولت ایران برای خاتمه دادن به این تخلفات؛
- ارتقای سطح آگاهی مردم ایران از موارد تخلف حقوق بشر در ایران و استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر؛
- ایجاد مجموعه و آرشیوی اینترنتی از اسناد حقوق بشر با این امید که روزی در پیشرفت و حمایت از روند مسئول شناختن متخلفان مورد استفاده قرار گیرد.

آدرس:

### Iran Human Rights Documentation Center

129 Church Street, Suite 304

New Haven, CT 06510, USA

تلفن: ۷۷۲-۲۲۱۸ (۲۰۳)

نمابر: ۷۷۲-۱۷۸۲ (۲۰۳)

پست الکترونیکی: [info@iranhrdc.org](mailto:info@iranhrdc.org)

پایگاه اطلاعاتی: <http://www.iranhrdc.org>

عکس روی جلد: ساختمان مجلس شورای اسلامی ایران - آیت‌الله محمد هاشمی شاهرودی، رئیس قوه قضاییه  
عکس پشت جلد: مهرانگیز کار

# خاموش کردن صدای دگرانديشان

تجزیه و تحلیل حقوقی

مرکز اسناد حقوق بشر ایران

اسفند ۱۳۸۵

## فهرست مطالب

۱. چکیده..... ۱
۲. مقدمه..... ۲
۳. سیاست حذف فیزیکی دگراندیشان و چگونگی اجرای آن..... ۳
۴. تجدیدنظر در شیوه حذف فیزیکی دگراندیشان و ابزار اجرایی آن..... ۷
- ۴-۱. به کار گیری قوانین موضوعه..... ۸
- ۴-۱-۱. قانون ممنوعیت استفاده ابزاری از افراد (اعم از زن و مرد) در تصاویر و محتوی یا تحقیر و توهین به جنس زن، تبلیغ تشریفات و تجملات نامشروع و غیرقانونی در مطبوعات (مصوب سال ۱۳۷۷)..... ۸
- ۴-۱-۲. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۷۸..... ۹
- ۴-۱-۳. قانون اصلاح قانون مطبوعات مصوب سال ۱۳۷۹..... ۱۰
- ۴-۱-۴. قوانین ناظر بر انتخابات، احزاب و سازمانهای غیردولتی..... ۱۱
- ۴-۱-۵. قوانین ناظر بر نظام گزینشی در امور استخدامی و آموزشی..... ۱۱
- ۴-۱-۶. برخوردهای شبه قانونی به استناد قانون..... ۱۱
- ۴-۲. خلأ قانونی..... ۱۳
- ۴-۲-۱. خلأ تعریف از موازین اسلامی و مانند آن..... ۱۳
- ۴-۲-۲. خلأ تعریف جرم سیاسی..... ۱۴
۵. سایر روشهای حذف دگراندیشان..... ۱۵
- ۵-۱. قانون شکنی..... ۱۵
- ۵-۲. نهادهای موازی..... ۱۸
- ۵-۳. فلج کردن مکانیسمهای نظارتی..... ۱۹

## ۱. چکیده

این مقاله بر این امر تأکید دارد که قوانین کشور در دوران ۸ ساله‌ی اصلاحات نمی‌توانسته حقوق متهمین مطبوعاتی و سیاسی را تأمین کند و مراعات این حقوق اساساً از توانایی این ساختار ضعیف قانونی خارج بوده است.

موارد مورد بحث در این مقاله به شرح زیر است:

- چون هدف قوه قضاییه و نهادهای امنیتی حذف دگراندیشان حتی از طیف دینداران و طرفداران حکومت دینی بوده است، در مواردی هم که قوانین به سود متهمین مطبوعاتی و سیاسی بوده، تفسیر قاضی یا مراجع دینی از آن سودمند نبوده و در نتیجه مفید به حال متهمین به اجرا گذاشته نشده است.
- از نبود تعاریف لازم از «مبانی اسلامی» و مانند آن در قوانین کشور انتقاد شده و توجه داده است که به لحاظ این کمبود، دستگاههای قضایی، امنیتی و مأمورین اجرایی و پلیس می‌توانند تفاسیر شخصی و مورد نظر خود را از «مبانی اسلامی» مبنا قرار دهند و خود را مکلف به مراعات عدالت ندانند.
- همچنین از مجاز بودن قاضی برای استناد به فتاوی معتبر فقهی و مجاز بودن قاضی برای برگزاری دادگاههای غیرعلنی و انجام تحقیقات اولیه بدون حضور و کیل مدافع انتقاد شده است.
- نقشهای بازدارنده‌ی شورای نگهبان و شیوه‌های اجرایی مجمع تشخیص مصلحت نظام در حفظ ساختار کنونی نظام قوانین ایران که کمترین گرایش نسبت به موازین جهانی حقوق بشر و اسناد حقوق بشر که دولت ایران آنها را امضا کرده است ندارد، روشن شده است.
- نابرداری رئیس قوه قضاییه در برابر تذکر قانون اساسی توسط رئیس‌جمهور وقت (محمد خاتمی) و در مجموع غیرمستقل بودن قوه قضاییه شرح داده شده است.
- مقاله با این نتیجه‌گیری پایان یافته است که: «در چارچوب قوانین دوران اصلاحات که همچنان به قوت خود باقی است، تصویب قوانین دموکراتیک امری است ناممکن.»

ایران از حیث نقض حقوق بشر یکی از کشورهای مطرح در جهان است. در بسیاری موارد، نقض حقوق بشر به استناد قوانین داخلی انجام می‌شود و در نتیجه به نقض حقوق بشر وجهی قانونی می‌بخشد. به‌علاوه نقض حقوق بشر به استناد موازین فقهی هم میسر است، زیرا به موجب اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی:

«قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.»

همچنین فقها با ایفای نقشهای مستقیم و غیرمستقیم می‌توانند مستند به نظرات فقهی خود، نقض حقوق بشر را توجیه کنند و به آن وجهی شرعی ببخشند. نقش مستقیم را شش فقیه شورای نگهبان ایفا می‌کنند که منصوب مقام رهبری هستند (موضوع اصول چهارم و نود و یکم قانون اساسی). نقش غیرمستقیم را فقهای به عهده دارند که از مجموعه‌ی رهبری حمایت می‌کنند و نظرات فقهی خود را همسوی نظرات شورای نگهبان انتشار می‌دهند. یکی از نمونه‌های خاص ایفای این نقش را در جریان طرح مصوبه‌ی مربوط به الحاق دولت ایران به کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض از زنان (سیدا) سال ۱۳۷۸ مشاهده کردیم. دیدگاههای آیت‌الله مکارم شیرازی و آیت‌الله فاضل لنکرانی و تنی چند دیگر از مراجع، مبنی بر اینکه مفاد این کنوانسیون در تعارض با شرع است در رد مصوبه‌ی مجلس توسط شورای نگهبان بسیار تأثیرگذار بود. این مواضع فقهی، حتی مجلس ششم شورای اسلامی را تا مدتها در زمینه‌ی تصویب مصوبه‌ی دولت دچار تردید، تزلزل و تأخیر کرده بود.

بر پایه‌ی نظریه فقهی غالب بر جمهوری اسلامی، تساوی حقوق شهروندان مردود است. به‌علاوه منازعات جناحی تاکنون علیه موازین جهانی حقوق بشر به کار آمده است. چندان که جناح و دستجات حاکم بر قوه قضاییه حتی به آن بخش از قوانین موضوعه که تا حدودی به موازین جهانی حقوق بشر ارج نهاده است، بها نداده و در جریان محاکمات سیاسی و مطبوعاتی، این قوانین را با استناد بر نظریه‌ی فقهی غالب بر جمهوری اسلامی، به زیان جناح و دستجات مخالف تفسیر کرده‌اند. به این مجموعه از عوامل نقض حقوق بشر در ایران باید اراده‌های فراقانونی را بیافزاییم. اراده‌هایی که هرگاه بخواهند به بهانه‌ی حفظ مصلحت نظام و امنیت ملی، بر موازین جهانی حقوق بشر خط بطلان می‌کشند.

در این شرایط که نقض حقوق بشر با استناد به مضامین قانونی، شرعی، مصلحتی، سلیقه‌ای و اجرایی انجام می‌شود، مدیران سیاسی، قضایی و امنیتی کشور به این اصل مهم حقوق بین‌الملل که بر پایه‌ی آن دولتهای امضاکننده‌ی اسناد حقوق بشر (حتی در صورت تغییر رژیم سیاسی و انتقال قدرت) ناگزیر از مراعات مفاد و مندرجات اسناد امضا شده هستند، بی‌اعتنایی می‌کنند. حال آن‌که:

۱ - دولت ایران به اعلامیه حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸ میلادی رأی موافق داده و به میثاقهای بین‌المللی حقوق بشر ملحق شده است. بنابراین، مبانی حقوق بشر به نحوی که در اعلامیه و میثاقها بیان شده مورد تأیید دولت ایران قرار گرفته است. این اعلامیه هرچند روند تصویب قراردادها را نپیموده و به‌عنوان قانون بین‌المللی به رسمیت شناخته نشده، اما مجموعه‌ی احکام معتبری را در برمی‌گیرد که برای بسیاری کشورها مسئولیتهای اخلاقی ایجاد کرده است.

کشورهایی که بعد از صدور اعلامیه ایجاد شده‌اند یا کشورهایی که اصلاح قانون اساسی را مبنای تحولات سیاسی در این عصر قرار داده‌اند، برای تدوین یا اصلاح قانون اساسی از این اعلامیه الهام گرفته‌اند. ایران که طی یک قرن دو انقلاب عدالت‌جویانه و آزادی‌خواهانه را پشت سر گذاشته است، در حال حاضر از مضامین اعلامیه جهانی حقوق بشر بسیار دور افتاده است. این در حالی است که:

«اعلامیه جهانی حقوق بشر را می‌توان در مورد تمام کشورها به عنوان یک محک و معیار اندازه‌گیری به کار برد و به‌وسیله‌ی آن تعیین کرد که در هر کشور حمایت از حقوق افراد تا چه اندازه با این معیار بین‌المللی تطابق دارد. در مواردی چند، مانند رودزیا و آفریقای جنوبی، اعلامیه به‌عنوان یک مأخذ و مبدأ به کار گرفته شده و به محکومیت نظامهای قانونی کشورهایی که اعمال قهرآمیز علیه گروههای نژادی، مذهبی، اجتماعی، یا سیاسی را روا و مجاز می‌دانند کمک کرده است.»

۲ - میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۹۶۶ میلادی توسط نهادهای قانون‌گذاری ایران در سال ۱۳۵۴ شمسی از تصویب گذشته است.<sup>۱</sup>

۳ - میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ میلادی توسط نهادهای قانون‌گذاری ایران در سال ۱۳۵۴ شمسی از تصویب گذشته است.<sup>۲</sup>

از طرفی ماده ۹ قانون مدنی ایران برای آن دسته از اسناد بین‌المللی که طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده است، اعتبار قائل است.

بنابراین، بی‌اعتنایی ایران به ضوابط جهانی حقوق بشر و نقض مکرر آن در حوزه‌های قانون‌گذاری و اجرایی، نه تنها فاقد وجهت بین‌المللی است، بلکه حاکی از آن است که در ایران به قوانین موضوعه داخلی هم که لازم‌الاجراست، وقعی نمی‌نهند. در نتیجه از نگاه شهروندان ایرانی، دولت خود «قانون‌شکن» است و نمی‌تواند «قانون‌مندی» را به شهروندان دستور بدهد.

### ۳. سیاست حذف فیزیکی دگراندیشان و چگونگی اجرای آن

اجرای سیاست حذف که حفظ و حراست از «تک‌صدایی» را در حیات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور در نظر دارد، از آغاز انقلاب در دستور کار برخی نهادهای برآمده از انقلاب قرار گرفت. تا سالها سیاست حذف در جو ارباب و سرکوب به سهولت و به بهانه مقابله با «ضدانقلاب» اجرا می‌شد و حقوق‌دانان درون ایران نمی‌توانستند آن‌را در تریبونهای مطبوعاتی به نقد بگذارند. آمران و مجریان سیاست حذف در مراجع گوناگون قضایی که تأسیس شده بود، به استناد مصوبات نهادهای قانون‌گذاری که کاملاً تحت امرشان بود، اعدام، حبس، شکنجه، شلاق، پاک‌سازی، اخراج و کشتار را زیر عنوان «مجازاتهای اسلامی» ابزار حذف قرار دادند. اما به این همه اکتفا نکردند و تصمیم

۱. نگاه کنید به مجموعه‌ی قوانین مصوب سال ۱۳۵۴، ناشر: روزنامه رسمی ایران، صص. ۴۵۶ - ۴۴۶

۲. همان، صص. ۹۴ - ۷۶

گرفتند در موارد خاصی، مخالفان را در داخل و خارج کشور به قتل برسانند. در بیشتر نمونه‌ها، صحنه‌ی قتل به گونه‌ای آراسته شده که جنایت از نوع تصادف منجر به مرگ یا قتل به انگیزه‌ی منافع شخصی یا مرگ طبیعی تلقی بشود.

هنوز آمار و گزارشهای دقیق و مستند از این ماجرای بزرگ سیاسی انتشار نیافته است. می‌توان تا حدودی ردپای قتلها را در گزارشهایی که طی سالهای بعد از ۱۳۷۶ در مطبوعات اصلاح‌گرا انتشار یافته است، پی گرفت. آنها تعداد مخالفانی را که تاکنون بدون صدور حکم قانونی کشته شده‌اند، ۸۰ نفر تخمین زده‌اند. بعد از قتل فجیع چهار فعال سیاسی و فرهنگی در سال ۱۳۷۷ شمسی، موضوع در مرکز توجه مطبوعات اصلاح‌گرا که گردانندگان آن با نحوه‌ی عملکرد نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی از نزدیک آشنا بودند قرار گرفت. با این حال تا امروز هنوز دستگاه قضایی و نهادهای امنیتی کشور به ریشه‌یابی و ریشه‌سوزی فاجعه نپرداخته‌اند. نه تنها همه‌ی پرسشهای مرتبط با موضوع کنار گذاشته شده، بلکه برای همه‌ی حقوق‌دانان، وکلا و روزنامه‌نگارانی که وارد مباحث راجع به آن شده‌اند، اسباب‌چینی و پرونده‌سازی کرده‌اند. صاحب‌نظران بر پایه‌ی اخبار منتشره در سال ۱۳۸۰ درباره‌ی ربودن فعالان دانشجویی و فرهنگی و سیاسی به کرات اعلام خطر کرده‌اند و توجه داده‌اند. به‌علت کوتاهی قوه قضاییه نسبت به ریشه‌کشی قتلهای زنجیره‌ای، شواهد حاکی است که شبکه دارد خود را در بخشهای دیگری از نهادهای انتظامی، قضایی و نظامی کشور بازسازی می‌کند.

عباس عبدی، چهره‌ی سرشناس دوم خردادی در جایگاه عضویت شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی در گفت‌وگو با خبرنگار خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) گفته است:

«خلاصه مسأله این است که یک جنایتی واقعی شده که هرکس می‌بیند، رنگ می‌بازد ولی هیچ‌کس آن را پیگیری نمی‌کند. هیچ‌کس جرئت ندارد پیگیری کند. وگرنه از اول هم معلوم بوده که مسأله به کجا مربوط است. چیز پیچیده‌ای در این باره برای خیلی از ما وجود ندارد...»<sup>۳</sup>

این‌گونه اظهارنظرها پیاپی تکرار می‌شود. مطلعین ضمن آن که اعلام می‌دارند از ریشه‌های قتلها خبر دارند، ولی تأکید می‌کنند چون در ریشه‌یابی به قلمرو قدرتهای بالای سیاسی رسیده‌اند، نمی‌توانند در این‌باره شفاف و روشن سخن بگویند. در نتیجه می‌توان دریافت چنان ترس و ارعابی بر فضای سیاسی-مطبوعاتی کشور سایه افکنده است که در ماههای آخر عمر مجلس ششم حتی خودیهای نظام از واقعیت رویدادها آن‌طور که باید پرده بر نگرفتند. به‌عکس تأکید کردند «هیچ‌کس جرئت ندارد پیگیری و افشاگری کند.»

به‌موجب آخرین خبر درباره‌ی وضعیت قضایی پرونده‌ی متهمین قتلهای چهار فعال سیاسی و فرهنگی که در سال ۱۳۷۷ اتفاق افتاد، همه‌ی متهمین آزاد شده‌اند و پرونده به گفته‌ی مطبوعات ایران در سال ۱۳۸۱ بدین شکل جریان داشته است:

«پرونده‌ی قتلهای زنجیره‌ای پس از نقض رأی صادره از سوی دیوان عالی کشور، برای تکمیل رسیدگی و صدور مجدد رأی به شعبه ۵ دادگاه نظامی بازگردانده شد. رأیی که از شعبه ۵ دادگاه نظامی یک سال گذشته صادر شد در دیوان عالی کشور نقض شده و دلایل متعددی هم برای آن از طرف دیوان عالی کشور قید شده است. پرونده نیز برای تکمیل رسیدگی و صدور رأی مجدد به

۳. به نقل از روزنامه‌ی نوروز ۸۰/۱/۲۹، شماره ۳۰۳



همان شعبه ۵ بازگردانده شده است. شعبه ۵ هم در زمینه‌ی ایراداتی که دیوان گرفته بود نظر ارشادی خواسته است. در واقع شعبه ۵، از دیوان عالی کشور درخواست کرده است که در مورد نقطه‌نظرهای این دیوان که مبنای نقض قرار گرفته، توضیحات بیشتری در دادگاه ارائه شود. هنوز تصمیم‌گیری جدی نشده و اطلاعی هم بیش از این داده نشده است.<sup>۴</sup>

ناصر زرافشان، وکیل قتل‌های زنجیره‌ای که درباره‌ی وضعیت پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای و تحولات آن بسیار سخن گفته بود، در دادگاه‌های نظامی ایران به اتهام «افشای اطلاعات طبقه‌بندی شده مربوط به پرونده قتل‌ها به دو سال حبس تعزیری و در مورد اتهام نگهداری اسلحه و شش تیر فشنگ به سه سال حبس تعزیری و در مورد اتهام نگهداری مشروبات الکلی در منزل و محل کار به پنجاه ضربه شلاق محکوم شده است.<sup>۵</sup> ناصر زرافشان بعد از ابلاغ این حکم ضمن ایراد به مبانی قانونی صدور آن گفته است:

«موضع رسمی جمهوری اسلامی همواره این بوده است که قتل‌های زنجیره‌ای کار یک محفل وابسته و خودسر به سرکردگی سعید امامی، مصطفی کاظمی و مهرداد علیخانی بوده است که هیچ ارتباطی به سیاست‌های نظام ندارد. بنابراین بحث پیرامون عملکرد این محفل خودسر، افشای اسرار دولتی نیست، مگر آن که بپذیریم، موضع رسمی نظام درست نیست، یعنی رأیی که صادر شده است با موضع رسمی نظام در تضاد است، زیرا قانون مجازات افشای اسرار دولتی می‌گوید: هر کس اسرار و اسناد مربوط به فعالیت‌های وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی را افشا کند مجازات می‌شود. بنابراین باید پذیرفت یا قتل‌های زنجیره‌ای کار دستگاه‌های دولتی و وزارتخانه‌ها بوده است که این با موضع رسمی نظام در تضاد است یا اگر که نبوده، کار یک محفل بسته و خودسر بوده است پس صحبت کردن پیرامون آن، افشای اسرار دولتی محسوب نمی‌شود.»<sup>۶</sup>

ناصر زرافشان همچنین به اقدام غیرقانونی ریاست قوه قضاییه در سال ۱۳۷۸ اشاره کرده و گفته است:

«بحث پیرامون پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای اساساً جرم نیست. بنابر اصل قانونی بودن جرم و مجازات، جرم اعمالی است که قانون خصوصیات آنها را برشمرده و آنها را جرم تلقی کرده است و در نتیجه، صحبت کردن درباره‌ی قتل‌های زنجیره‌ای که تا مدتی هیچ منعی نداشته از پاییز سال ۱۳۷۸ به بعد با بیانیه‌ای که از طرف رئیس قوه قضاییه صادر شده است (اعلام شده کسانی که این کار را بکنند تحت تعقیب قرار می‌گیرند) جرم تلقی شده حال آنکه عملی را که قانوناً جرم نیست نمی‌توان جرم محسوب کرد. بنابراین اساساً تشکیل پرونده علیه من توجیه قانونی ندارد...»<sup>۷</sup>

علاوه بر موارد ابهام که پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای و تحولات قضایی نسبت به آن را پیچیده کرده است، خروج فیلم ویدیویی شکنجه‌ی برخی متهمین قتل‌های زنجیره‌ای از ایران و نمایش آن در خارج از کشور، بر پیچیدگیها افزوده است. درست است که این فیلم به‌وضوح نشان می‌دهد که شکنجه در جریان تحقیق بر متهم وارد شده است، اما از

۴. به نقل از مطبوعات ایران که در نشریه شهروند کانادا ۲۳ مارس ۲۰۰۲ انتشار یافته است.

۵. به نقل از مطبوعات ایران که در سایت اینترنتی ملی - مذهبی در ۲۹ مارس ۲۰۰۲ انعکاس یافته است.

۶. همان

۷. همان

طرفی این پرسش که اولاً چرا از شکنجه فیلم‌برداری شده و ثانیاً چگونه و چرا به وسیله‌ی کسانی از کشور خارج شده، قابل طرح و تأمل است.

در کوتاه‌ترین نتیجه‌گیری قابل فهم است که به‌علت پرهیز قوه قضاییه از ریشه‌یابی و ریشه‌سوزی فاجعه یا چه بسا از آنجا که حتی قوه قضاییه قدرت برخورد با آن را ندارد:

۱- آمران قتل‌های زنجیره‌ای از امنیت و مصونیت کامل برخوردارند.

۲- مجریان، یعنی متهمین قتل‌های زنجیره‌ای آزادانه زندگی می‌کنند.

۳- پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای مشمول خاک سرد زمان می‌شود و احتمال دارد اگر در سطوح بین‌المللی پیگیری نشود، به‌تدریج از گردونه‌ی خبرسازی خارج گردد. در حال حاضر این پرونده به ندرت در مرکز توجه است.

۴- ترس و ضرورت رویارویی با برترین سطوح قدرت در کشور، حتی سخن‌گویان تیززبان را از ادامه‌ی بحث به‌صورت گسترده بازداشته است.

۵- وزارت اطلاعات زیرمجموعه‌ی دولت محمد خاتمی، به‌علت دست داشتن در قتل‌های بی‌اعتبار و ضعیف شد و نیروهای امنیتی وابسته به محافظه‌کاران، بدون هماهنگی با آن برنامه‌های حذف اصلاح‌طلبان از صحنه فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی را به استناد قوانین غیردموکراتیک و به یاری نهادهای پلیسی-امنیتی و موازی آغاز کردند.

۶- مجوز قانونی و شرعی برای حذف فیزیکی و قتل دگراندیشان همچنان در ساختار حقوقی کشور دارای اعتبار اجرایی است. در این خصوص توجه شود به ماده‌ی ۲۲۶ قانون مجازات اسلامی که به موجب آن «قتل نفس در صورتی موجب قصاص است که مقتول شرعاً مستحق کشتن نباشد و اگر مستحق قتل باشد قاتل استحقاق قتل او را طبق موازین در دادگاه ثابت کند.» و به‌موجب تبصره‌ی ۲ ذیل بند ج، قسمت ب ماده ۲۹۵ همان قانون:

«در صورتی که شخصی کسی را به اعتقاد قصاص یا به اعتقاد مهدورالدم بودن بکشد و این امر بر دادگاه ثابت شود و بعداً معلوم گردد که مجنی علیه مورد قصاص و یا مهدورالدم نبوده است قتل به منزله‌ی خطا و شبه‌عمد است و اگر ادعای خود را در مورد مهدورالدم بودن مقتول به اثبات برساند قصاص و دیه از او ساقط است.»

«مهدورالدم» اصطلاحی است فقهی و به کسی اطلاق می‌شود که ریختن خون او منعی ندارد و جانی به‌علت کشتن او مجازات نمی‌شود. بنابراین در حالی که قانون‌گذار در قوانین موضوعه مهدورالدم را تعریف نکرده است به جانی اختیار داده تا بعد از قتل شخصی که او را مهدورالدم می‌پندارد، ادعای خود را ثابت کند. بدین ترتیب کسی که عمداً کشته شده است، بی آن که در دادگاه حضور داشته باشد، مورد محاکمه قرار می‌گیرد و چه بسا محکوم هم می‌شود و قاتل از مجازات معاف می‌گردد. چنانچه قاتل در محکمه نتواند ادعای خود را به اثبات برساند، باز هم قانون‌گذار در حق او اغماض روا داشته و تخفیف در مجازات از قصاص به دیه را تجویز کرده است.

این قوانین که به‌نظر می‌رسد سالها مورد بهره‌برداری باندها و دستجات امنیتی قرار گرفته، همچنان به قوت خود باقی است. بی‌تردید قتل‌های موسوم به زنجیره‌ای به هر تعداد که اتفاق افتاده است، با اتکاء به این قوانین انجام شده و

به دستور مافوق صورت پذیرفته است. مثلاً اگر یک محفل با نفوذ امنیتی یا وزیر اطلاعات در حوزه‌ی مدیریت خود با استناد به نظرات برخی فقهای متصل به حکومت، فرد خاصی را «مهدورالدم» اعلام کنند، قتل او از سوی مجریان مجازاتی در پی نخواهد داشت.

بنابراین با وجود توقف قتلها، موجبات و مستندات قانونی و شرعی برای کشتار دگراندیشان همچنان در ساختار حقوقی کشور باقی است و دارای اعتبار اجرایی است. از این رو احیا و بازسازی شبکه‌ی قتلها از سوی محافل امنیتی موازی و متعدد امکان‌پذیر است. روز ۳۰ فروردین ماه ۱۳۸۱، الماسی یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی اظهار داشت:

«اگر دستگاه قضایی که به دنبال اصلاح نظام اداری است، ویرانه‌ای که خود از آن یاد کرده را درست می‌کند و به جای پرداختن به پرونده‌ی قتلهای زنجیره‌ای و مفاصد اجتماعی وقت خود را بیهوده صرف برخورد با سایر قوا نمی‌کند و به هدر نمی‌داد، نتیجه‌ی بهتری می‌گرفت.»<sup>۸</sup>

با وجود اسنادی که از چگونگی قتل دگراندیشان تا سال ۱۳۷۷ به دست آمده است و با توجه به اینکه آمران در امنیت و مصونیت کامل روزگار می‌گذرانند و قوه قضاییه پیگیری آن را در دستور کار خود ندارد، به طور منطقی این پرسش را می‌توان طرح کرد که:

آیا آمران سیاست حذف مخالفان از مقاصد خود دور شده‌اند؟ آیا آنها بی‌کار نشسته‌اند؟ بخش بعدی این مقاله، دربرگیرنده‌ی پاسخگویی به این پرسش است.

#### ۴. تجدیدنظر در شیوه حذف فیزیکی دگراندیشان و ابزار اجرایی آن

بی‌تردید سیاست حذف فیزیکی دگراندیشان از سال ۱۳۷۷ (بعد از وقوع چهار قتل) متوقف شده است. اما بر پایه‌ی رویدادهایی که اتفاق افتاده به جرئت می‌توان گفت «سیاست حذف» از دستور کار طرفداران آن خارج نشده، بلکه شکل عوض کرده و شیوه‌های حذف در پوشش «قانون» توجیه می‌شود. تحولات اجرایی سیاست حذف از سال ۱۳۷۷ به بعد چنان است که در بیشتر موارد بدون آنکه دگر اندیش را به قتل برسانند، او را از حیات سیاسی کشور حذف می‌کنند.

از سال ۱۳۷۶ با آغاز ریاست جمهوری سید محمد خاتمی، شعار «قانون‌مندی» و «حقوق مخالفان» فضای سیاسی کشور را تسخیر کرد. چیزی نگذشت که طرفداران «سیاست حذف» به خصوص از شعار «قانون‌مندی» استقبال کردند. آنها می‌دانستند ساختار قوانین ایران به اندازه‌ای عقب مانده است که می‌تواند پشت آن سنگر بگیرند و به حذف دگراندیشان از حیات سیاسی و مطبوعاتی و فرهنگی کشور، صورت قانونی ببخشند.

ابزار قانونی که از سال ۱۳۷۶ به کار آمد تا با استفاده از آن دفتر بحث و نقد را ببندند و منتقدین و مخالفان را به سکوت وادار سازند، به شرح زیر تقسیم‌بندی می‌شود:

۸. به نقل از سایتهای خبری اینترنتی در تاریخ ۱۳۸۱/۱/۳۰

#### ۴-۱. به کار گیری قوانین موضوعه

طراحان و برنامه‌ریزان سیاست حذف در سال ۱۳۷۷ به این نتیجه رسیدند که قوانین موضوعه برای ایفای نقش‌های جدید با هدف حذف هرچند به قدر کافی سرکوبگر است، اما ضروری است در پاره‌ای موارد اصلاحاتی صورت بگیرد تا این قوانین پرزور و بی‌وقفه عمل کنند. چنین شد که مجلس پنجم قانون‌گذاری با اکثریت محافظه‌کار فعال شد تا مجوزهای قانونی لازم را از تصویب بگذراند و بر میزان توانایی متصدیان اجرای سیاست حذف در قوه قضاییه بیفزاید. در مجلس پنجم، قوانین تازه‌ای با هدف حذف از تصویب گذشت که تا امروز در جای میراثی شوم برای بستن فضای سیاسی، مطبوعاتی و فرهنگی کشور به کار آمده است. از آن جمله:

#### ۴-۱-۱. قانون ممنوعیت استفاده ابزاری از افراد (اعم از زن و مرد) در تصاویر و محتوی یا تحقیر و توهین به جنس زن، تبلیغ تشریفات و تجملات نامشروع و غیرقانونی در مطبوعات (مصوب سال ۱۳۷۷)

به موجب این قانون مرتکبین سزاوار مجازاتهای مقرر در ماده‌ی ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی خواهند بود و در صورت اصرار سزاوار تشدید مجازات و لغو پروانه می‌باشند. در ماده‌ی ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی حبس از دو ماه تا دو سال یا شلاق تا ۷۴ ضربه برای مرتکبین پیش‌بینی شده است.

با تصویب این قانون عنوان مجرمانه‌ی دیگری در برابر فعالان مطبوعات ابداع شده که تعریف دقیق آن نامعلوم است. تأکید بر جرم بودن «استفاده‌ی ابزاری از افراد در تصاویر و محتوی» و «ایجاد اختلاف مابین اقشار جامعه» در حالی که تعریف قانونی مشخصی ندارد، بیش از پیش آزادی بیان و مطبوعات را آسیب‌پذیر ساخته است. این موانع حقوقی و خلأ تعاریف به متصدیان سیاست حذف در دادگاهها فرصت داده است تا راه را بر نقد جدی حقوق زن در مطبوعات ببندند. از سوی دیگر مطبوعات سینمایی و هنری بیش از پیش در خطر حذف قرار گرفته است، زیرا اثبات «استفاده‌ی ابزاری از تصاویر» در دادگاه به سهولت و با ارائه‌ی تعابیر سلیقه‌ای از این عنوان مجرمانه میسر است. به‌عنوان نمونه:

«مدیر مسئول ماهنامه‌ی فرهنگ و سینما با رد اتهامات مطرح شده درباره‌ی استفاده‌ی ابزاری از تصویر زن در این نشریه ابراز داشت اغلب عکسهای این ماهنامه، سیاه و سفید و در قطعه‌های کوچک چاپ می‌شود، این عکسها هیچ تفاوتی با تصاویری که در نشریه دیگر چاپ می‌شود، ندارد.»

به گزارش خبرنگار حقوقی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، جلسه‌ی رسیدگی به اتهامات پرویز صمدی مقدم، مدیر مسئول ماهنامه‌ی فرهنگ و سینما، در شعبه‌ی ۷۶ دادگاه کیفری استان تهران، به صورت علنی با هیئت قضایی و هیئت منصفه برگزار شد. در این دادگاه احمد بیگی، نماینده‌ی مدعی‌العموم و نماینده‌ی دادستان به قرائت کیفرخواست در این زمینه پرداخت و به استناد ماده‌ی ۶ قانون مطبوعات که استفاده‌ی ابزاری از تصاویر اعم از زن و مرد را ممنوع دانسته، صمدی مقدم را به اشاعه‌ی منکر به واسطه‌ی چاپ عکس و استفاده‌ی ابزاری از «تصاویر زن» در شماره‌ی ۱۳۹ این نشریه متهم کرد.

صمدی مقدم در بیان تاریخچه‌ای از فعالیتهای فرهنگی خود در سالهای گذشته ابراز داشت:

«من در سال ۱۳۶۰ وارد سازمان صدا و سیما شدم و در شبکه‌ی اول مسئول شورای بررسی فیلم‌نامه‌ها بودم. در آن سالها ضوابط بسیار خاصی در مورد گزینشها و بررسی تصویرهای مسأله‌دار وجود داشت.»

مدیر مسئول ماهنامه‌ی فرهنگ و سینما، ادامه داد:

«همچنین من مدتها در وزارت فرهنگ و ارشاد فعالیت کردم و حتی پایه‌گذار جشنواره‌ی جوانان بودم و به‌دلیل فعالیتهای زیادی که در وزارت فرهنگ داشتم، لزومی برای دفاع بیشتر از خود نمی‌بینم.»

وی خاطر نشان کرد:

«در طول سالهای چاپ این نشریه کوچک‌ترین انتقادی از مطالب آن نشد، آنچه در این نشریه رعایت شده، پرهیز از مسأله‌سازی بوده است. به‌دلیل مطالب تخصصی که در این نشریه وجود داشت و همچنین وجود عکسهای سیاه و سفید و کوچک که در روی کاغذهای گاهی چاپ می‌شد، بسیاری از مخاطبان سینما و مجلات سینمایی را از دست دادیم و بارها به من گفته شد که این رویه را کنار بگذارم. اما من به‌جهت اعتقاد به کارم، نام فرهنگ را روی این نشریه گذاشتم که نماینده‌ی آن باشم و هم برای افزایش فروش، عکسها و مطالب عوام‌فریبانه چاپ نکردم.»

مدیر مسئول ماهنامه‌ی فرهنگ و سینما، با بیان اینکه عکسهای این نشریه هیچ تفاوتی با عکسهایی که در نشریات مختلف چاپ می‌شود ندارد، گفت:

«این عکسها به‌هیچ وجه جنبه‌ی شخصی و سینمایی نداشته و فیلمهایی که عمدتاً امروز ساخته می‌شود، شامل چنین اموری است. نوع عکسها و سنگینی مطالب و تیتراهای این نشریه دلیلی بر صحت گفته‌هایم در مورد تخصصی بودن آن است.»

با پایان یافتن دفاعیات صمدی مقدم، قاضی صارمی با اعلام ختم رسیدگی به پرونده، صدور رأی را به بعد از شور و اعلام نظر هیئت منصفه موکول کرد.

#### ۴-۱-۲. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۷۸

به موجب این قانون، از حقوق متهم به شدت کاسته شده است. به قاضی فرصت داده شده تا بی‌ترس از اینکه به قانون‌شکنی متهم بشود، با متهمین سیاسی و مطبوعاتی متناسب با وابستگیهای جناحی خود برخورد کند. در این قانون حقوق متهم برای استفاده از نیروی دفاعی و کلای مدافع به شدت محدود شده و بر موارد بازداشت موقت به‌نحوی که قاضی مجبور به صدور قرار درباره‌ی آن است، افزوده شده است.

قانون به قاضی اختیار داده تا هرگاه بخواهد از حضور و کیل در مراحل تحقیق و بازجویی جلوگیری کند.<sup>۹</sup> واضح است که در سایه‌ی این قانون اجرای سیاست حذف با شیوه‌های قانونی، آسان‌تر شده است. متهمین سیاسی و مطبوعاتی یکه و تنها در اختیار مأمورین قرار می‌گیرند و هر نوع شکنجه جسمی و روانی درباره‌ی آنها قابل اجراست. متهمین در مراحل تحقیق و بازجویی به شدت احساس تنهایی می‌کنند و هر آنچه را از آنها می‌خواهند، انجام می‌دهند. اقرار و اظهارات متناسب با خواست بازجویان و قضات جناحی اخذ می‌شود و پس از تنظیم پرونده‌ی کامل علیه متهم، دادگاه علیه او رأی صادر می‌کند. آنها بعد از رهایی از دست شکنجه‌گران نمی‌توانند شهودی را معرفی کنند. معمولاً بعد از ترمیم آثار ظاهری شکنجه به خانواده متهم اجازه دیدار می‌دهند. از برخی متهمان شنیده می‌شود رئیس شعبه دادگاه رسیدگی کننده در برخی جلسات تحقیق شخصاً حضور داشته است. نظر به این که این متهمان در ایران به سر می‌برند، از افساء نام آنها معذور است. برخی گفته‌اند هنگامی که اقرار زیر شکنجه کاملاً اخذ شده و آثار شکنجه‌های جسمی ترمیم شده، شخص قاضی (رئیس شعبه دادگاه رسیدگی کننده) اقدام به تراشیدن ریش متهم با استفاده از وسائل ابتدایی نموده است که بسیار دردناک و نوعاً شکنجه بوده است. عرف دادگاه این است که گاهی ماهها و حتی بیش از یک سال اجازه نمی‌دهند ریش و سبیل و موی متهم که در زیر شکنجه است اصلاح بشود. در نتیجه موقعی که می‌خواهند او را در برابر دوربین تلویزیون قرار دهند تا اقرار کنند، اقدام به اصلاح ریش و سبیل و موی متهم می‌شود.

در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ همچنین به قاضی اجازه داده شده که بتواند دادگاه را غیرعلنی تشکیل دهد. بنابراین دست قاضی کاملاً باز است تا در جریان یک محاکمه‌ی غیرمنصفانه، کاملاً در تضاد با اعلامیه جهانی حقوق بشر، متهم سیاسی یا مطبوعاتی را اولاً برای اخذ اقرار بدون حضور و کیل به شکنجه‌گران بسپارد و ثانیاً او را بدون مراعات موازین ناظر بر رسیدگی منصفانه به مجازاتهای بسیار خشونت بار مندرج در قانون مجازات اسلامی و دیگر قوانین محکوم کند. پاسخگویی در این نظام حقوقی بی‌معناست و آنها جز به رؤسای خود به کسی پاسخ نمی‌دهند. رؤسا همان آمران هستند که متهم را به قضات تحت فرمان خود سپرده‌اند تا آنها او را از پای در آورند.

#### ۴-۱-۳. قانون اصلاح قانون مطبوعات مصوب سال ۱۳۷۹

این قانون آخرین مصوبه مجلس پنجم قانون‌گذاری با اکثریت محافظه‌کار است که در سال ۱۳۷۹ به تصویب رسیده است. در ساختار آن کمترین روزنه‌ای برای گردش اطلاعات و گسترش فضای نقد عملکرد حاکمیت وجود ندارد. به‌موجب آن دادگاههای رسیدگی کننده به اتهامات مطبوعاتی می‌توانند برخلاف نظر هیئت منصفه رأی صادر کنند. مجموعه‌ی هیئت منصفه و ترکیب آن بیش از پیش دارای گرایش حکومتی است. به موجب این قانون می‌توانند علاوه بر مدیران مسئول، نویسندگان مطبوعات را نیز مورد پیگرد قرار دهند. به بسیاری از جرایم مطبوعاتی برخلاف اصل ۱۶۸ قانون اساسی در دادگاههای انقلاب رسیدگی می‌شود و روزنامه‌نگاران و دیگر اهل مطبوعات حتی در بخشهای فنی مشمول نوع خاصی از نظام گزینشی می‌شوند. در مجموع، قانون راه‌بندانی در برابر اطلاع‌رسانی و گردش صحیح خبر و نقد به وجود آورده که در صورت اجرای دقیق آن بحث آزادی مطبوعات به کلی مسدود می‌شود. به نظر می‌رسد اگر قانون مطبوعات ایران را کاملاً اجرایی کنند، همین روزنه‌های کنونی هم بسته خواهد شد.

۹. نگاه کنید به تبصره‌ی ذیل ماده ۱۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸

درست است که در مجلس پنجم قانون‌گذاری با هدف اجرای سیاستهای جدید حذف قوانین تازه‌ای از تصویب گذشت، اما قوانین مصوب سالهای گذشته هم ظرفیت آنرا داشت تا تسهیلات لازم را برای حذف دگراندیشان در اختیار بگذارد. به نمونه‌هایی از این قوانین توجه می‌دهد که در مجالس پنج‌گانه شورای اسلامی تا پیش از سال ۱۳۷۶ از تصویب گذشته است.

#### ۴-۱-۴. قوانین ناظر بر انتخابات، احزاب و سازمانهای غیردولتی

این قوانین دیدگاه امنیتی را بر تأیید یا رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی (از طریق نظارت استصوابی شورای نگهبان در انواع انتخابات) غالب کرده است. برای تأسیس احزاب، انجمنها و سازمانهای غیردولتی، کمیسیون موضوع ماده ۱۰ قانون احزاب، راه را بر تمام نگرشهای سیاسی، جز آنچه مورد تأیید این کمیسیون حکومتی است، می‌بندد و اجازه نمی‌دهد کسانی که التزام عملی آنها نسبت به ولایت فقیه (البته با توجه به نظر غالب بر کمیسیون) محرز نیست، به مجموعه‌های حزبی و سازمانی و انواع تشکلهای به اصطلاح مستقل راه یابند.

نه تنها شورای نگهبان با استفاده از نظارت استصوابی (موضوع قانون انتخابات مصوب ۱۳۷۴) در برابر دگراندیشان مسلمان و وفادار به قانون اساسی مانع ایجاد می‌کند و نمی‌گذارد حتی آنها در مجلس شورای اسلامی حضور یابند، بلکه بر پایه ماده ۲۸ همان قانون، افراد متعلق به طیف وسیع سکولار (منظور طرفداران جدایی دین از حکومت و سیاست است)، از حق داشتن نماینده در مجلس شورای اسلامی محروم شده‌اند.

از این قرار حذف دگراندیشان از حیطه‌ی تصمیم‌گیریهای کلان سیاسی با استناد به قوانین میسر است و آمران و مجریان سیاست حذف، از بعد از سال ۱۳۷۶، این قوانین را بیش از پیش برای بازگشت به جامعه‌ی «تک‌صدایی» مورد استناد قرار داده‌اند.

#### ۴-۱-۵. قوانین ناظر بر نظام‌گزینی در امور استخدامی و آموزشی

به‌موجب این قوانین به سهولت توانسته‌اند کسانی را که با تفکر سیاسی غالب بر نظام هم‌خوانی ندارند به حوزه‌ی اشتغال یا مراکز آموزشی و دانشگاهی راه ندهند. به علاوه در تمام مراکز اشتغال و امور آموزشی، ادارات حراست که هسته‌های امنیتی هستند، فعال‌تر شده‌اند تا دگراندیشان را تفتیش عقاید کنند و موجبات حذف آنها را به طرق مختلف فراهم سازند. در جریان رویدادهای جنبش دانشجویی از سال ۱۳۷۸ تاکنون، ضرورت حذف چنان شدت یافته که حتی افراد شاغل در ادارات حراست مستقر در محیطهای آموزشی را تفتیش عقاید کرده و به اخراج افرادی که رفتار اغماضگر و سعه صدر بیشتری در برخورد با دانشجویان معترض داشته‌اند، اقدام کرده‌اند.

#### ۴-۱-۶. برخوردهای شبه‌قانونی به استناد قانون

حذف تریبونهای دگراندیشان در پناه برخوردهای شبه‌قانونی به بهانه‌ی قانون‌مندی میسر شده است. از این شیوه از سال ۱۳۷۹ تاکنون به شکل خاصی استفاده شده است. در روزهای آغازین اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۹ با تحریک

عواطف و احساسات دینی بخشی از جمعیت کشور به بهانه‌ی برگزاری کنفرانس برلین و شرکت جمعی از اصلاح‌طلبان در آن، فضا را برای حذف مطبوعات افشاگر آماده ساختند و بدون مجوز قانونی و به حکم مراجع قضایی کشور (پیش از رسیدگی قضایی) انتشار ۱۹ نشریه اصلاح‌طلب را به حالت تعلیق در آوردند. مستند دادگاه مطبوعات به‌طور غیرمنتظره‌ای عبارت بود از ماده‌ی ۱۳ قانون اقدامات تأمینی مصوب ۱۳۳۹ شمسی که آقای سعید مرتضوی، رئیس دادگاه مطبوعات آن زمان به آن استناد نمود. اصولاً اجرای اقدامات تأمینی، موکول به صدور حکم از دادگاه است. قانون اقدامات تأمینی در صورتی مجوز لازم در اختیار دادگاه قرار می‌دهد که حکم محکومیت متهم پس از تشکیل دادگاه صادر شده، به‌علاوه دادگاه او را در رده‌ی مجرمین خطرناک شناخته باشد. در این صورت است که دادگاه می‌تواند حکم صادر کرده و در حکم خود به اقدامات تأمینی هم دستور بدهد. در ماده‌ی ۱۳ قانون اقدامات تأمینی به صراحت گفته شده است که دادگاه به تقاضای دادستان در حکم صادره مبادرت به صدور حکم به اقدامات تأمینی می‌کند.

برخلاف مفاد صریح این قانون، دادگاه مطبوعات علیه ۱۹ نشریه عمل کرد. برخی نشریات تا زمانی که دستور توقیفشان ابلاغ شد اساساً نمی‌دانستند که شکایتی دارند و باید پاسخگوی آن باشند. از طرفی محاکمه‌ای برگزار نشده بود و وقوع جرم از سوی آنها احراز نشده بود. مطبوعاتی که توسط دادگاه مطبوعات به موجب ماده ۱۳ قانون اقدامات تأمینی حکم بر محکومیتشان صادر شد هیچ یک از مراحل قانونی مندرج در این مستند قانونی را طی نکرده بودند. از آن گذشته، تا کنون آقای سعید مرتضوی توضیح لازم قانونی را برای اقناع افکار عمومی و به‌خصوص حقوق‌دانان ارائه نداده است و اعلام نکرده که مدیران و مسئولان مطبوعات چرا و بر پایه‌ی کدام استدلال جزو آن دسته از افراد خطرناکی شناخته شده‌اند که قانون اقدامات تأمینی برای کنترل آنها به اجرا گذاشته شده است.

حقوق‌دانان هم‌زمان با این اقدام به‌پا خاستند و هشدار دادند:

«فعالیت مطبوعاتی دارای قانون خاص است و در این قانون، موارد توقیف و لغو امتیاز نشریات مشخص شده است و به جهت اینکه فعالیت مطبوعاتی دارای قانون خاص است، تمسک به قانون اقدامات تأمینی برای پیشگیری از تکرار جرم توسط مجرمین خطرناک، وضع شده است. مصادیقی که قانون اقدامات تأمینی در این زمینه تصریح دارد عبارتند از مجرمین به عادت، مجرمین حرفه‌ای، مجانین و دیوانگان، افراد مختل‌المشاعر، یعنی افرادی که همواره در معرض ارتکاب جرم هستند. در حالی که اصولاً مطبوعات متعلق به افرادی است که به لحاظ فرهنگ و عرف اجتماعی افراد سالم و درستکاری هستند و در هیچ نظام حقوقی نمی‌توانیم مدیران و مسئولان مطبوعات را به‌عنوان مجرمین خطرناک طبقه‌بندی کنیم...»<sup>۱۰</sup>

سواى سوءاستفاده از قوانین غیرمرتبط با موضوع، تفسیر خودسرانه و فاقد وجاهت قانونی و مبانی عقلی از قوانین که به ارائه‌ی نمونه‌ای از آن اکتفا شد، مفتوح نمودن پرونده‌های سیاسی با پوشش قضایی را از سال ۱۳۷۷ تاکنون رایج کرده است. این پرونده‌ها متناسب با مقاصد سیاسی و جناحی محافظه‌کاران ساخته و پرداخته شده و قوه قضاییه که زیرمجموعه‌ی ولایت فقیه است و مستقل نیست پرونده‌ها را به نتایج مطلوب و مورد نظر نیروهای ضداصلاحات رسانده و چهره‌های شاخص در عرصه نوآوری و انتقاد را به حاشیه رانده است.

۱۰. به نقل از روزنامه بهار، شماره ۴۴، ۱۳ تیر ۱۳۷۹، ص ۱۰



پرونده‌هایی با اتهامات ساختگی براندازی و مفساد اخلاقی و اقدام علیه امنیت ملی و اقدام برای انقلاب نرم و مخملی از این رده است. در این پرونده‌ها اغلب شخص مورد نظر را ربوده‌اند، شکنجه کرده‌اند، از او اظهارات و اقراریه مورد نیاز را گرفته‌اند و سپس رسیدگی به این اتهامات ساختگی را آغاز نموده‌اند. در مواردی او را یا در حبس نگه داشته یا به حبس خانگی فرستاده‌اند یا با وثیقه هنگفت دست نشانده خود کرده و در یک کلام سکوت را بر او تحمیل ساخته‌اند.

#### ۴-۲. خلأ قانونی

#### ۴-۲-۱. خلأ تعریف از موازین اسلامی و مانند آن

در قوانین موضوعه ایران تعریف منسجم و واحدی از «موازین اسلامی» و مانند آن یافت نمی‌شود. خلأ تعریف از «موازین اسلامی» ابزار مناسب دیگری است که آمران و مجریان سیاست حذف دگراندیشان، در دوران موسوم به دوران اصلاحات، از آن حداکثر استفاده را برده‌اند و به مقصود رسیده‌اند.

● به موجب اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی:

«کلیه‌ی قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر برعهده‌ی شورای نگهبان است.»

به لحاظ خلأ تعریف واحد و قانونی از موازین اسلامی، فقهای شورای نگهبان همواره می‌توانند در برابر بازنگری در قوانین غیردموکراتیک مانع ایجاد کنند. آنها این قبیل مصوبات مجلس شورای اسلامی را به بهانه‌ی عدم انطباق با موازین اسلامی که آنرا حسب سلیقه سیاسی و جناحی خود تعریف می‌کنند، مورد تأیید قرار نمی‌دهند. در نتیجه تلاش مجلس برای اصلاح قوانین همسوی موازین جهانی حقوق بشر بی‌نتیجه می‌ماند. در این وضعیت فرقی نمی‌کند که اکثریت نمایندگان مجلس را اصلاح‌طلبان، محافظه‌کاران یا حتی به فرض محال افراد سکولار تشکیل بدهند. حق و توه در حوزه قانون‌گذاری در اختیار فقهای منصوب رهبری است و آنها موازین اسلامی را با موازین جهانی حقوق بشر در تعارض می‌یابند. مجلس ششم قانون‌گذاری در مقابله با اقتدار فقهای شورای نگهبان در امر قانون‌گذاری شکست خورد و نتوانست به وعده‌های انتخاباتی خود عمل کند. در نتیجه قانون انتخابات، قانون ممنوعیت شکنجه، قانون هیئت منصفه و نظایر آن توسط شورای نگهبان وتو شد.

توضیح این مطالب را لازم می‌داند که ایران امروز با تعاریف متنوعی از موازین اسلامی در حوزه‌های مختلف دینی و کارشناسی مواجه است. با این وصف دیدگاه فقهی فقهای شورای نگهبان که عموماً منصوب مقام رهبری هستند، دیدگاه رسمی جمهوری اسلامی است و تاکنون همین دیدگاه در حوزه‌ی قانون‌گذاری حضور داشته است و با هدف پیشگیری از تصویب قوانین دموکراتیک، از تعاریف و دیدگاه فقهی مورد نظر خود جانبداری کرده است. بر پایه‌ی این دیدگاه، در حکومت اسلامی جایی برای موازین جهانی حقوق بشر متصور نیست.

● به موجب اصل ۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی:

«تشکیل اجتماعات و راهپیماییها بدون حمل سلاح به شرط آن که مخل مبانی اسلام نباشد آزاد است.»

نظر به اینکه قوانین موضوعه تعریف واحدی از «مبانی اسلام» ارائه نداده است، آزادی تشکیل اجتماعات و راهپیماییها با همان موانع که پیش تر گفته شد برخورد می کند و در نتیجه آمران و مجریان حذف به سهولت می توانند از تشکیل هر نوع گردهمایی و راهپیمایی اعتراضی جلوگیری کنند و آن را مخل مبانی اسلام برشمارند.

● به موجب اصل ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی:

«احزاب، جمعیتها، انجمنهای اسلامی و صنفی و انجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده آزادند، مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکند. هیچ کس را نمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.»

با آنکه الفاظ به کار برده شده در اصل ۲۶ ظاهراً دموکراتیک به نظر می رسد، اما بنا بر دلایلی که پیش تر ذکر شد، به علت سکوت قانون گذار در بیان تعریف واحد از موازین اسلامی، سلیقه های جناحی و سیاسی حاکم بر امور می توانند به بهانه نقض موازین اسلامی، مانع تراشی کنند و بقا و دوام انواع احزاب، انجمنها و ... را غیرقانونی اعلام نموده و از تأسیس تشکلهایی که با آنها همسویی سیاسی ندارند، به این بهانه که با مبانی اسلام در انطباق نیستند جلوگیری کنند.

#### ۲-۲-۴. خلأ تعریف جرم سیاسی

یکی دیگر از عوامل و ابزار مؤثری که در دست آمران و مجریان سیاست حذف دگراندیشان قرار دارد، خلأ تعریف جرم سیاسی است. شاید در جوامعی که طی سالها پای بندی خود را به ضوابط جهانی حقوق بشر نشان داده اند و در عرف و رویه قضایی آنها مفهوم جرم سیاسی جا افتاده و تبدیل به یک اصل قضایی شده است، تعریف جرم سیاسی چندان ضروری نبوده و حتی از نگاه برخی صاحب نظران مفید به حال مجرمین سیاسی هم نیست. ولی در کشور ما که سوابق تاریخی و قضایی مشابه وجود ندارد و همواره بنا بر ضرب المثلها «زبان سرخ، سر سبز می دهد بر باد» تعریف جرم سیاسی یک ضرورت است. مراعات حقوق متهم و مجرم سیاسی در کشوری با این سوابق در صورتی میسر می شود که جرم سیاسی تعریف شده باشد. در غیر این صورت او را در ردهی جانیان خطرناک و شرور فوراً از عرصه ی حیات حذف می کنند.

اصل ۱۶۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی دستور داده است:

«رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیئت منصفه در محاکم دادگستری صورت می گیرد. نحوه انتخاب، شرایط، اختیارات هیئت منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون بر اساس موازین اسلامی معین می کند.»

تا امروز که بیش از دو دهه از تصویب قانون اساسی می گذرد، نهادهای قانون گذاری کشور در هفت دوره ی قانون گذاری به تکلیف خود بر پایه ی قانون اساسی عمل نکرده اند. نحوه انتخاب، شرایط، اختیارات هیئت منصفه و تعریف جرم سیاسی از موارد خلأ قانونی است. به علاوه تأکید بر موازین اسلامی در اصل ۱۶۸ بر مشکلات افزوده و مراعات حقوق متهم سیاسی را تعلیق به محال ساخته است. بنابراین شگفت نیست اگر آمران و مجریان سیاست

حذف مخالفان، این موارد خلأ را دست مایه خود کنند و به هر شکل که دلخواهشان است، مخالفان سیاسی و حتی منتقدین را به اشد مجازات برسانند و به خصوص آنها را در مرحله‌ی تحقیق به انواع شکنجه‌های جسمی و روحی بیازارند.

به سبب خلأ تعریف جرم سیاسی در قوانین ایران:

● مجرمین سیاسی در جایگاه مجرمین عادی قرار می‌گیرند و متحمل مجازاتهای شدید می‌شوند که خاص مجرمین عادی است.

● مجرمین سیاسی برحسب شباهت ظاهری رفتار مجرمانه با مجرمین عادی ممکن است در دادگاههای ویژه و انقلاب و دادگاه ویژه روحانیت مورد پیگرد و محاکمه قرار گیرند. ماهیت این دادگاهها و نحوه‌ی رسیدگی چنان خشونت بار است که جایی برای مراعات حقوق مجرمین سیاسی باقی نمی‌گذارند.

بعد از تصویب قانون اصلاح قانون مطبوعات در مجلس پنجم قانون‌گذاری در سال ۱۳۷۹، مجوز قانونی در اختیار دستگاه قضایی کشور قرار گرفت تا در موارد بسیاری که شرح آن در قانون آمده است، متهمین مطبوعاتی را نیز در این دادگاهها محاکمه کنند. بدین ترتیب مختصر قوانین حمایت‌کننده که ناظر بر مراعات حقوق متهم مطبوعاتی بود و قانون مطبوعات مصوب سال ۱۳۶۴ به آن توجه داده بود، ملغی شد.

● به تبع نبود تعریف جرم سیاسی در ساختار حقوقی کشور، هیئت منصفه برای محاکمات سیاسی تشکیل نشده و دستور مندرج در اصل ۱۶۸ قانون اساسی در این باره معطل مانده است.

در مواردی که ادعا می‌شود هیئت منصفه در دادگاه حضور داشته است، ترکیب آن زیر نظر قاضی رسیدگی‌کننده شکل می‌گیرد که نقض غرض است و نقش هیئت منصفه را که در مقام نماینده‌ی وجدان عمومی است به کارمندان قوه قضاییه تنزل می‌دهد.

● در شرایطی که شرح آن گذشت، متهمین سیاسی را زیر عناوین مجرمانه‌ی مندرج در قانون مجازات اسلامی در جای محارب، مفسد فی الارض و ... اعدام می‌کنند. این مجازات را قانون مجازات اسلامی در حق محارب، مفسد فی الارض و ... اجازه می‌دهد.

## ۵. سایر روشهای حذف دگراندیشان

### ۵-۱. قانون شکنی

در ساختار حقوقی کشور، برخی اصول و قوانین وجود دارند که با سیاست حذف مخالفان و دگراندیشان سازگار نیست. با این وصف از آنجا که آمران و مجریان سیاست حذف، شریانه‌های مهم و حساس قضایی و امنیتی را در اختیار دارند، حتی این بخش از قوانین را زیر پا می‌گذارند. مانند:

● اقدام به شکنجه در مراحل تحقیق و بازجویی که متهم بی‌پناه تنها در اختیار بازجویان و قاضی ناظر بر آنهاست. در این مرحله از حضور وکیل به شرحی که در بخش اول این مقاله گذشت جلوگیری می‌شود. در نتیجه به ضرب فشارهای جسمی و روحی می‌توانند از هر متهمی به‌خصوص متهمین سیاسی اقرار و اظهارات مورد نیاز خود را اخذ نمایند و سپس پرونده‌ی پر و پیمانی را تحویل دادگاه می‌دهند. همان دادگاهی که مجموعه‌ی بازجویان و قضات تحقیق و ضابطین دادگستری بنا به دستور او متهم را تحت فشار قرار داده‌اند. این همه در شرایطی تحقق می‌یابد که به‌موجب اصل ۳۸ قانون اساسی:

«هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود»

علاوه بر آن که قانون اساسی شکنجه را ممنوع کرده است. در قانون مجازات اسلامی هم اخذ اقرار و اظهارات تحت فشار منع شده است و برای مرتکب مجازات تعیین کرده‌اند. به‌موجب ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی:

«هریک از مستخدمین و مأمورین قضایی یا غیرقضایی دولتی برای اینکه متهمی را مجبور به اقرار کند او را اذیت و آزار بدنی نماید، علاوه بر قصاص یا پرداخت دیه حسب مورد به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می‌گردد و چنانچه کسی در این خصوص دستور داده باشد فقط دستوردهنده به مجازات حبس مذکور محکوم خواهد شد و اگر متهم به واسطه اذیت و آزار فوت کند مباشر مجازات قاتل و آمر مجازات آمر قتل را خواهد داشت.»

اصل ۳۸ قانون اساسی و ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی در برخورد با متهمین به‌خصوص متهمین سیاسی زیر پا گذاشته می‌شود. در آخرین نمونه‌ها در دوران اصلاحات، زندانیان ملی - مذهبی و دانشجویان معترض عموماً بعد از رهایی از بازداشت موقت به قید وثیقه‌های هنگفت، اعلام کردند تحت فشار و شکنجه اظهارات و اقرار خلافی از آنها اخذ شده است.

سلول انفرادی یکی از مؤثرترین انواع شکنجه به‌شمار می‌رود که طی سالها برای حذف مخالفین و دگراندیشان مورد استفاده قرار گرفته است. نظریه فقهی فقهای شورای نگهبان بر نگهداری متهمین در سلول انفرادی، بازجویی با چشم بسته، بازجویی در شب و بی‌خوابی دادن به متهم چنانچه حسب دستور قاضی انجام شده باشد صحه می‌گذارد و به انواع شکنجه‌ها مشروط بر اینکه قاضی آن را دستور داده باشد، مشروعیت می‌بخشد.

● در قوانین و مقررات ناظر بر زندانها، برخی جهات و جنبه‌های مترقی و متناسب با ضوابط جهانی حقوق بشر گنجانیده شده است که از سوی آمران و مجریان حذف دگراندیشان کاملاً مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرند. متهمین سیاسی و مطبوعاتی زیر چتر این‌گونه قوانین و مقررات حمایت نمی‌شوند. از آن جمله است ضرورت همگونی زندانیان با یکدیگر که در مقررات ناظر بر زندانها گنجانیده شده، ولی مجریان از مراعات آن خودداری می‌کنند و اغلب متهمین سیاسی یا در سلولهای انفرادی در بازداشتگاههای غیرقانونی به‌سر می‌برند یا در کنار مرتکبین جرایمی مانند قتل و کلاهبرداری و قاچاق و ... نگهداری می‌شوند.

ضعف مدیران ناظر بر زندانها و محدودیت اختیارات آنها به اندازه‌ای است که برخلاف مقررات ناظر بر زندانها

برخی از بازداشتگاهها در اختیار نیروی انتظامی یا سپاه پاسداران یا وزارت اطلاعات است. سازمان ناظر بر زندانها بر خلاف اطلاعیه‌های منتشره توسط روابط عمومی آن سازمان، کمترین نقش مدیریتی در اداره امور این بازداشتگاهها ندارد. در نتیجه وضعیت زندانیان نگهداری شده در این مکانها به‌خصوص زندانیان سیاسی اسفناک است. نهادهای مسلط بر آنها به احادی اجازه نمی‌دهند تا بازداشتگاه تحت نظر آنها را مورد بازرسی قرار دهند. کمیسیون حقوق بشر اسلامی و اعضای کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی هرگز نتوانستند از وضعیت نگهداری سیامک پورزند، زندانی سالخورده در سالهای ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲ باخبر شوند و نتوانستند نماینده به محل اعزام دارند. توضیحاً اینکه کمیسیون حقوق بشر اسلامی نخستین نهاد حقوق بشر در ایران است و در سالهای پیش از اصلاحات آیت الله یزدی رئیس قوه قضاییه وقت به تأسیس آن دستور داده و در نتیجه نهادی غیرمستقل به شمار می‌رود. علاوه بر وجود بندهای خاص در زندانها و عدم نظارت سازمان زندانها بر آن، اماکنی با عنوان خانه‌های امن در نظام قضایی و امنیتی ایران وجود دارد که افراد ربوده شده را در مواردی به این اماکن می‌برند و بعد از شکنجه و اخذ اقرار، گاهی آنها را رها می‌کنند تا از ترس برای همیشه فعالیت‌های سیاسی را کنار بگذارند، یا آنها را در اختیار یکی از شعب قوه قضاییه قرار می‌دهند که از ابتدا در جریان آدم‌ربایی با مقاصد سیاسی، بانندی و جناحی بوده است.

این در حالی است که به موجب ماده ۵۸۳ قانون مجازات اسلامی:

«هرکس از مقامات یا مأمورین دولتی یا نیروهای مسلح یا غیر آنها بدون حکمی از مقامات صلاحیتدار در غیر مواردی که در قانون جلب یا توقیف اشخاص را تجویز نموده، شخصی را توقیف یا حبس کند یا عنفاً در محلی مخفی نماید به یک تا سه سال حبس یا جزای نقدی از شش تا هجده میلیون ریال محکوم خواهد شد.»

به موجب ماده ۵۸۴ همان قانون:

«هرکسی که با علم و اطلاع برای ارتکاب جرم مذکور در ماده فوق مکانی تهیه کرده و بدین طریق معاونت با مرتکب نموده باشد به مجازات حبس از سه ماه تا یک سال یا جزای نقدی از یک میلیون و پانصد هزار ریال تا شش میلیون ریال محکوم خواهد شد.»

مواد ۵۸۵، ۵۸۶ و ۵۸۷ عموماً در این‌باره تدوین شده است. با این وصف آدم‌ربایی سالهاست که در ایران تبدیل به یک عرف قضایی با مقاصد سیاسی شده و به‌خوبی حاکی از آن است که یا مدیران قضایی کشور قادر نیستند گروهها و دستجات خاصی را که می‌خواهند خودسرانه عمل کنند کنترل نمایند یا اساساً تمام آدم‌رباییها به‌خصوص در سالهای موسوم به دوران اصلاحات بر پایه‌ی احکام و خواست آنها انجام می‌شود.

هر چه هست به‌خوبی حاکی از آن است که با وجود این مدیران قضایی و سیاسی، بهترین و پیشرفته‌ترین قوانین هم به‌موقع اجرا گذاشته نمی‌شود و برای بهبود وضع، قانون‌گذاری به تنهایی سودمند نیست.

● ساماندهی گروههای مهاجم و خشونت‌گرا که گروههای فشار نامگذاری شده‌اند و اعزام آنها به اجتماعات قانونی و مسالمت‌آمیز به قصد جلوگیری از حرکت‌های دموکراتیک و ایجاد رعب و هراس در جامعه، شکل دیگری از قانون‌شکنی است که توسط طرفداران سیاست حذف مخالفان از صحنه حیات سیاسی کشور به اجرا گذاشته می‌شود. در دوران هشت ساله دولت محمد خاتمی دستگاه قضایی کشور با این گروهها برخورد نکرد. با آن‌که رهبران و

افراد مؤثر گروه‌های فشار کاملاً شناخته شده‌اند، همچنان در مصونیت و امنیت روزگار می‌گذرانند و در سایه‌ی قدرت و بذل و بخشش مالی آمران همواره در انتظار دریافت و اجرای دستورات جدید به سر می‌برند.

آنها در مواردی توانسته‌اند اجتماعات قانونی و مسالمت‌آمیز را به شورش و بلوا تبدیل کنند تا سرکوب کسانی که اقدام به برپایی اجتماعات قانونی و مسالمت‌آمیز می‌کنند توجیه بشود؛ مانند وقایع ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ و وقایع تیرماه ۱۳۸۲. در هر دو مورد دخالت خشونت‌گرایان منجر به تبدیل تجمع قانونی و مسالمت‌آمیز به شورش و بلوا شد و دست آمران و مجریان حذف برای سرکوب باز شد.

## ۲-۵. نهادهای موازی

با وجود فرصتهای وسیع قانونی که در اختیار آمران و مجریان سیاست حذف بوده و هست، آنها به آنچه داشته و دارند قناعت نکرده و به لحاظ از دست دادن نفوذ کامل خود در وزارت اطلاعات محمد خاتمی که بعد از وقوع چهار قتل اندیشمندان در سال ۱۳۷۷ اتفاق افتاد، اقدام به تأسیس نهادهای موازی با وزارت اطلاعات نمودند. دور زدن وزارت اطلاعات و پرونده‌سازی برای فعالان فرهنگی، مطبوعاتی، سیاسی بدون هماهنگی با وزارت اطلاعات محمد خاتمی توسط افراد و گروههایی سواي کادر وزارت اطلاعات، در دوران اصلاحات انجام می‌شد و کار حذف را به‌خصوص در سالهای ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ آسان می‌ساخت. ابتدا مجموعه‌هایی در جای ضابطین دادگستری در نهادهای مختلف فعال شدند و پس از آن که آمران، افراد و گروههایی را برای حذف نشان می‌کردند، نهادهای موازی به شاکی‌تراشی و دریافت گزارشهای ساختگی علیه آن افراد و گروهها می‌پرداختند و سپس با ربودن یا بازداشت آنها اقراریر و اظهاراتی مناسب خواست و هدف آمران اخذ می‌کردند. جالب آن‌که اوراق این پرونده‌های کاملاً محرمانه پیش از آن‌که دادگاه تشکیل بشود یا یک وکیل دادگستری پرونده را مطالعه کند، در اختیار مطبوعات مرتبط با دستجات ضداصلاحات گذاشته می‌شد تا با انتشار اکاذیب اخذ شده از فرد یا گروه شکنجه‌شده، برای آینده زمینه‌سازی کنند. ربودن دانشجویان معترض توسط نهادهای موازی و اینکه پس از چند روز آنها از دادگاههای انقلاب سر درآورده‌اند، بخشی از این نمایش غیرقانونی را تشکیل می‌دهد.

فعال شدن زیرزمین اداره‌ی اماکن وابسته به نیروی انتظامی در خیابان استاد مطهری علیه فعالان فرهنگی و مطبوعاتی در سال ۱۳۸۱ یکی از شاخص‌ترین نشانه‌های حضور نهادهای موازی زیر سلطه‌ی اراده‌های فراقانونی است که با هدف حذف دگراندیشانی که در صحنه فرهنگ و هنر کشور خود را سرپا نگاه داشته‌اند، ایجاد شد. به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا):

«در روز یکشنبه ۱۳۸۱/۱/۲۵ تعدادی از رهگذران به‌هنگام عبور از مقابل اداره اماکن نیروی انتظامی، شعارهایی همچون، دانشجوی زندانی آزاد باید گردد، زندانی سیاسی آزاد باید گردد، چه کابل، چه تهران، مرگ بر طالبان، را سر دادند.»

روند قانونی ایجاد نهادهای موازی ریشه در قانون تأسیس دادگاههای عمومی مصوب سال ۱۳۷۳ دارد. به موجب ماده‌ی ۱۴ این قانون:

«دادگاههای عمومی با حضور رئیس شعبه یا دادرس علی البدل تشکیل می‌شود و تمامی اقدامات و تحقیقات ضروری از بدو تا ختم قضیه به وسیله‌ی حاکم دادگاه صورت خواهد گرفت. همچنین اظهارنظر قضایی و انشاء رأی با اوست.»

تبصره‌ی ۱- رعایت دستور این ماده مانع از آن نیست که به لحاظ موازین شرع و قانون پاره‌ای از اقدامات و تحقیقات و تصمیمات به دستور و زیر نظر حاکم دادگاه، به وسیله‌ی قضات تحقیق به عمل آید یا بعضی از اقدامات و تحقیقات به همین ترتیب توسط ضابطین دادگستری یا مراجع ذیصلاح دیگر انجام شود...»

ذکر «مرجع ذیصلاح دیگر» در این قانون مورد سوءاستفاده‌ی آمران و مجریان سیاست حذف دگراندیشان قرار گرفته و مبانی ایجاد نهادهای موازی با هدف تضعیف وزارت اطلاعات را در اختیار گذاشته است. نهادهای موازی توانسته‌اند دخالت خود را در برنامه‌ی حذف دگراندیشان و اصلاح طلبان، قانونی جلوه دهند و حضور خود را در پوشش «مرجع ذیصلاح دیگر» توجیه کنند.

هر چند این تبصره از سال ۱۳۷۳ در ساختار حقوقی کشور وجود داشته است، ولی سوءاستفاده از آن در سالهای موسوم به دوران اصلاحات میسر شده است. حسین شریعتمداری، نماینده‌ی ولی فقیه در روزنامه کیهان، در تاریخ ۱۳۸۰/۱/۲۲ به بهانه‌ی نقل اظهارنظر یک خواننده، برای ورود زورمندانه‌ی نهادهای موازی به حوزه‌ی قضایی و امنیتی کشور، این‌گونه برنامه‌ریزی کرد:

«لزوماً نباید وزارت اطلاعات گزارش بدهد تا قوه قضاییه وارد عمل شود. بلکه هرکس یا مجموعه‌ای که به گفته‌های آنان اطمینان حاصل شود می‌تواند گزارش بدهد و قوه قضاییه هم بر اساس این گزارش وارد عمل شود.»

برنامه‌ریزی حسین شریعتمداری نماینده ولی فقیه در روزنامه کیهان برای آزاد ساختن اراده‌های فراقانونی و تضعیف شأن قضایی قوه قضاییه و مسلط ساختن ارگانهای خاص بر امور امنیتی کشور، به دقت موقعیت اجرایی پیدا کرد. از آن پس اطلاعات و حراست قوه قضاییه که سهل است، همه‌ی مجموعه‌های اطلاعاتی مورد وثوق حسین شریعتمداری و هم‌فکران او به جان فعالان سیاسی و فرهنگی افتادند و حذف نخبگان و ایران‌دوستان از ساحت سیاسی و فرهنگی کشور، بدون خونریزی انجام شد و همچنان این روند ادامه دارد.

### ۵-۳. فلج کردن مکانیسمهای نظارتی

نیروهای طرفدار سیاست حذف دگراندیشان، نمی‌توانستند برای اجرای مقاصد خود گستاخانه عمل کنند. راه حل این بود که مکانیسمهای نظارتی را از کار بیندازند. مکانیسمهای نظارتی مانند دادگاه انتظامی قضات، کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی و حق تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی سد راهان بود. برای فلج کردن مکانیسمهای نظارتی در دوران موسوم به اصلاحات دست به کار شدند.

● داسرا و دادگاه انتظامی قضات را زیر سلطه‌ی آمرانه‌ی خود خنثی کردند. می‌دانیم در نظام قضایی ایران به موجب

قانون اساسی، عزل و نصب قضات با شخص ریاست قوه قضاییه است. تحت این شرایط استقلال قاضی شعاری بیش نیست و قاضی که بر پایه‌ی سلیقه‌ی یک فرد نصب یا عزل یا جا به جا می‌شود، مأمور معذوری بیش نیست. بنابراین فلج کردن دادسرا و دادگاه انتظامی قضات سهل و ساده بود. قرار دادن قضات گوش به فرمان در مسند قضاء این نهاد نظارتی را در عمل عقیم ساخت. چنین شد و به انبوه شکایات از قضاتی که در اجرای سیاست حذف مرتکب تخلفات متعدد شده بودند رسیدگی نشد. آنها هرگز به مجازات نرسیدند. نیت باطنی اراده‌های فراقانونی که ناظر بر حذف منتقدان و مخالفان و دگراندیشان بود زیر پوشش مصلحت‌گرایی توجیه یا مخفی شد. به‌حدی که قضات منصوب شخص رئیس قوه قضاییه جرئت نداشتند به شکایات رسیده از قضات متخلف که آنها هم منصوب و کاملاً مورد تأیید رئیس قوه قضاییه هستند، منصفانه رسیدگی کنند.

● دیگر نهاد نظارتی که برای اجرای سیاست حذف باید از کار می‌افتاد، کمیسیون اصل ۹۰ قانون اساسی مجلس شورای اسلامی بود. به‌موجب این اصل:

«هر کس شکایتی از طرز کار مجلس یا قوه‌ی مجریه یا قوه قضاییه داشته باشد، می‌تواند شکایت خود را کتباً به مجلس شورای اسلامی عرضه کند. مجلس موظف است به این شکایات رسیدگی کند و پاسخ کافی دهد و در مواردی که شکایت به قوه مجریه یا قوه قضاییه مربوط است رسیدگی و پاسخ کافی از آنها بخواهد و در مدت متناسب نتیجه را اعلام نماید و در مواردی که مربوط به عموم باشد به اطلاع عامه برساند.»

اصل ۹۰ قانون اساسی می‌توانست در جای یک مکانیسم مؤثر نظارتی در برابر تندروها و قانون شکنی‌های نهادهای قضایی و امنیتی کشور مانع ایجاد کند. از این‌رو محافل متصل به مخالفان اصلاحات بر آن شدند تا آن‌را از کار بیندازند. اما فلج کردن این مکانیسم نظارتی چندان آسان نبود و منجر به ایجاد بحران سیاسی جدی در روابط دو جناح حکومتی شد. با این‌حال عقیم سازی انجام شد. زیرا به محض ورود مجلس ششم شورای اسلامی به رسیدگی درباره‌ی یک شکایت، قوه قضاییه از هرگونه پاسخگویی به پرسشهای اعضای اصل ۹۰ مجلس امتناع می‌ورزید. هرچند در مواردی محدود و خاص، گزارشگران اصل ۹۰ در صحن علنی مجلس، برخی قانون شکنیها را بر ملا ساختند. اما هم آنها در بسیاری موارد از ترس واکنش محافل طرفدار حذف، پرونده‌ها را مسکوت گذاشتند. آنها نیز در بیشتر موارد مصلحت‌گرایی را بر اجرای دقیق و کامل وظایف و نقش نظارتی خود ترجیح دادند. در نتیجه این مکانیسم نظارتی هم ضعیف شد و در ماههای پایانی سال ۱۳۸۲، خانم جمیله کدیور نماینده‌ی مجلس ششم و عضو مؤثر کمیسیون اصل ۹۰ به صراحت اعلام کرد تمام کانالهای بین کمیسیون اصل ۹۰ مجلس و قوه قضاییه بسته است.

هرگاه چنین نمی‌شد و نهاد نظارتی کمیسیون اصل ۹۰ از کار نمی‌افتاد، ائتلاف نیروهای قضایی، انتظامی و نظامی برای حذف دگراندیشان به‌موجب قانون شدن نبود.

● مکانیسم نظارتی دیگری که در جریان برخوردهای جناحی تضعیف شد، حق تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی است. به‌موجب اصل ۷۶ قانون اساسی «مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را دارد.»

در دوران پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ که درگیری جناحهای درون حکومتی جدی و فراگیر شد، اصل ۷۶ قانون اساسی



برای خشونت‌ورزان ضد اصلاحات ایجاد مزاحمت می‌کرد و می‌توانست در برابر تندروی طرفداران حذف اصلاح‌طلبان موانع جدی ایجاد کند. برای خنثی کردن این مکانیسم نظارتی نه تنها قوه قضاییه، بلکه مجمع تشخیص مصلحت نظام به جد کوشیدند و ضرورت از کار انداختن آن را مصلحت وقت تشخیص دادند. با همدستی و همسویی این دو نهاد بود که مصوبه‌ای در مجمع تشخیص مصلحت نظام از تصویب گذشت و به‌موجب آن تمام نهادهای زیرمجموعه‌ی رهبری از شمول اصل ۷۶ قانون اساسی مستثنی شد، مگر به اذن رهبر. با این شیوه حق تحقیق و تفحص را محدود و تضعیف کردند. آنچه این مکانیسم نظارتی را در دوران موسوم به اصلاحات کارآمد می‌کرد، تحقیق و تفحص پیرامون انواع بنیادهای اقتصادی و مجموعه‌های خودسر و غیرپاسخگو بود. سلب حق تحقیق و تفحص نسبت به این بنیادها، سلب قدرت از مجلس ششم بود. لذا گروهها و دستجات متکی به مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام، بی‌ترس از تحقیق و تفحص، برای اجرای سیاست حذف دگراندیشان، از اراده‌های فراقانونی که در زیر مجموعه‌ی تحت نظر رهبری متبلور شده بود، کمال استفاده را بردند. بازداشتگاههای غیرقانونی برپا ساختند، به آدم‌ربایی مشروعیت بخشیدند، افراد و گروههایی را که نشان می‌کردند در اختفا در اختیار گرفتند، به انجام امور اقتصادی بدون توجه به مقررات مملکتی ادامه دادند، و فساد مالی را بی‌دغدغه وسعت بخشیدند. در این وضعیت یک دلمشغولی سرگرم‌کننده هم برای مجلس ششم ایجاد کردند. این دلمشغولی عبارت بود از صدور اجازه برای تحقیق و تفحص نسبت به صدا و سیما، جمهوری اسلامی که بحثها و مذاکرات راجع به آن وقت مجلس ششم را برای تحقیق و تفحص به خود اختصاص داد، بی‌آنکه نتیجه‌ای عاید شده باشد.

از درون مجلس ششم بارها این فریاد به گوش رسیده که «ستاد قتل‌های زنجیره‌ای» دارد خود را در نهادهای خاصی بازسازی می‌کند. با این حال مجلس اصلاحات قدرت نداشت تا با استفاده از حق تحقیق و تفحص، جزئیات بازسازی شبکه را برملا سازد و کارچرخانان را به مردم معرفی کند.

● تذکر قانون اساسی توسط رئیس‌جمهور مکانیسم نظارتی دیگری است که در محاصره‌ی طرفداران سیاست حذف دگراندیشان از کار افتاده است. هنگامی که در سال ۱۳۸۰ بالاخره برای نخستین بار سید محمد خاتمی بر پایه اصول یکصد و بیست و یک و یکصد و سیزده قانون اساسی که او را مکلف به پاسداری از حقوق مردم و قانون اساسی می‌کند قد بر افراشت و در ارتباط با نقض مصونیت اعضای پارلمان و بازداشت و محاکمه‌ی آنان به استناد اظهاراتشان در مجلس، به قوه قضاییه تذکر قانون اساسی داد، به شدت از جانب مراکز قدرت مطلقه در قوه قضاییه و تریبونهای مطبوعاتی وابسته به آن مورد اعتراض اهانت‌آمیز قرار گرفت. در نتیجه این مکانیسم نظارتی هم از کار افتاد. زیرا رئیس‌جمهور از واکنش در خور موضوع پرهیز کرد و متذکر شد فاقد ضمانتهای لازم قانونی برای اجرای وظایف خویش است. رئیس‌جمهور و هیئت نظارت بر قانون اساسی مستقر در نهاد رئیس‌جمهوری درباره‌ی میزان پای‌بندی نهادهای حکومتی به قانون اساسی هرگز گزارشی منتشر نکرده‌اند. در نتیجه آمران و مجریان سیاست حذف در این میدان یک تازی کرده‌اند.

میردامادی، رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس ششم در گفتگو با خبرگزاری ایسنا، از یکه‌تازی آمران و مجریان سیاست حذف و دگراندیشان این‌گونه گزارش داده است:

«ستاد قتل‌های زنجیره‌ای، برای توجیه برخی از افراد و خواص، در جامعه بولتن‌سازی هم می‌کردند و

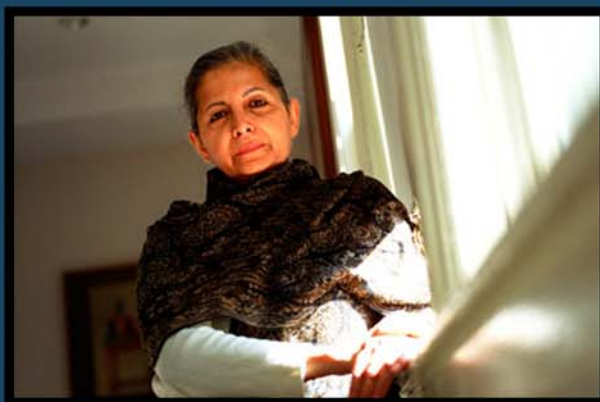
از طریق بولتن‌های اطلاعاتی با اطلاع‌رسانی خلاف واقع سعی می‌کردند یک پشتوانه‌ی حمایتی برای خود ایجاد کنند.»

میردامادی در ادامه می‌افزاید:

«شواهدی وجود دارد و اتفاقاتی در جامعه رخ داده است که نشان می‌دهد ستاد قتل‌های زنجیره‌ای به بازسازی خود پرداخته و از حالت کمای پس از ضربه سال ۱۳۷۷ خارج شده است.»

بر آنچه میردامادی گفته است، این نکته افزودنی است که:

ستاد قتل‌های زنجیره‌ای با وجود برخورداری از امکانات قانونی، غیرقانونی و فراقانونی که در اختیار دارد، کاملاً خود را تجهیز و بازسازی کرده است. در شکل و چهره‌ی جدید، این ستاد می‌تواند بدون خونریزی و ارتکاب قتل به اتکای همان بولتن‌های اطلاعاتی و نهادهای موازی و قوانین عقب افتاده و اراده‌های فراقانونی، به حذف دگراندیشان از عرصه فرهنگی و سیاسی کشور ادامه دهد.



مهرانگیز کار وکیل، روزنامه‌نگار، و فعال در زمینه حقوق بشر، حقوق زنان و گسترش مردم‌سالاری است. وی دانش‌آموخته رشته حقوق دانشگاه تهران است.

در فروردین سال ۱۳۷۹، مهرانگیز کار در کنفرانس «ایران بعد از انتخابات» که توسط بنیاد هانریش بل در برلین برگزار شده بود شرکت کرد و پس از بازگشت مدت دو ماه را در سلول انفرادی زندان اوین به سر برد. وی به خاطر فشارهای بین‌المللی موقتاً آزاد شد و موفق شد برای معالجه به خارج از کشور برود. وی از سال ۱۳۸۱ در تبعید به سر می‌برد و هم‌اکنون به عنوان پژوهشگر در دانشکده مطالعات دولتی جان اف. کندی در دانشگاه هاروارد مشغول به کار است.